



عهد و گفتگو

COVENANT & CONVERSATION



درس هایی پیرامون اخلاق
ربای لرد جانانان ساکس



با سپاس از بنیاد Wohl Legacy برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

The Spirit of Community

Vayakhel

روح جماعتی

وقتی افراد قوم، گوسالۀ طلایی را ساخته، سر به شورش برداشته و اخلاق و مسیر روحانی خود را از دست داده باشند، چه کار می کنی؟ چگونه نظم اخلاقی را بازسازی می کنی؟ نه فقط در زمان موسی، بلکه در همین زمان ما؟ پاسخ در نخستین کلمۀ پاراشای این هفته نهفته است: *Vayakhel*. اما برای فهم آن باید دو مسیر که در دنیای مدرن بسیار مهم بودند را بررسی کنیم.

داستان در سال ۱۸۳۱ شروع شد وقتی که دو مرد جوان هر دو در سنین بیست سالگی یکی از انگلستان و دیگری از فرانسه به سفرهای اکتشافی پرداختند که شناخت آنها و ما را از دنیا را دگرگون ساخت. مرد انگلیسی چارلز داروین بود و مرد فرانسوی، الکسی دوتوکویل. داروین در

سفر به بیگل و جزایر گالاپاگوس آغاز به تامل در مورد منشاء تکامل انواع کرد. دوتوکویل در سفر خود به پدیده ای پرداخت که عنوان کتابش شد: *دمکراسی در آمریکا*.

هرچند دو مرد در رشته های به کلی متفاوت تحصیل کرده بودند- یکی در جانورشناسی و زیست شناسی و دیگری در سیاست و جامعه شناسی -اما چنان که خواهیم دید به نتایج مشابهی رسیدند: همان نتیجه ای که خدا پس از رویداد گوساله طلایی به موسی آموخت.

داروین کشف هایی انجام داد که او را به نظریه انتخاب طبیعی رساندند. انواع برای منابع محدود با هم رقابت می کنند و تنها بهترین آنها باقی می ماند. او همین نظر را در مورد نوع انسان داشت. اما این امر برای او مشکل بزرگی ایجاد کرد: اگر تکامل نبرد برای بقا است و اگر قویتر برنده و ضعیفتر نابود می شود، پس همه بیرحمی ها باید توجیه شوند. اما این چنین نیست. همه جوامع بشردوستی را ارزش می گذارند. مردم به کسانی احترام می گذارند که به خاطر دیگران فداکاری می کنند. این در چارچوب داروینیسم به هیچ وجه معنا ندارد و او این را می دانست. او در کتاب *فرزندان انسان* نوشت: "انسان های شریف بیشتر از افراد دیگر از دست می روند و نسلی از خود باقی نمی گذارند که فضیلت های آنها را دنبال کنند." او می نویسد که "امکان کمی وجود دارد که فضیلت ها از راه انتخاب طبیعی یعنی بقای قویتر، افزایش یابند."¹

این از بزرگی داروین بود که پاسخ را بیان کرد، حتی با آنکه با نظریه اش در تضاد بود. انتخاب طبیعی در سطح فرد عمل می کند. افراد مرد و زن ژن های خود را به نسل های بعد منتقل می کنند. اما تمدن به صورت گروهی عمل می کند. داروین می گوید:

"قبیله ای شامل تعداد زیادی اعضا که دارای روحیه نعدوستی، وفاداری، اطاعت از قوانین، دلاوری و همدردی بوده، همواره آماده کمک به یکدیگر و فداکردن خود برای خیر همگانی باشند، بر قبیله های دیگر پیروز می شوند؛ و این انتخاب طبیعی است."

¹ Charles Darwin, *The Descent of Man*, Princeton University Press, 1981, pp. 158-84.

او گفت: امروز مشارکت فرد به گروه مسئله ای دشوار است.²

نتیجه روشن بود، حتی برای زیست شناسانی که تا امروز درمورد ساز و کار آن جدل می کنند.³ ما انسان ها به صورت گروهی به بقای خود ادامه می دهیم. یک فرد در برابر شیر، پیروزی با شیر است. ده نفر در برابر یک شیر، شیر ممکن است شکست بخورد. انسان هموساپینس از نظر قدرت و سرعت بازیگری ضعیف است در مقایسه با قدرتمندان قلمرو وحش. اما انسان ها مهارت هایی یگانه دارند در زمینه ایجاد و حفظ گروه. ما زبان داریم و قادر به ارتباط گیری هستیم. ما فرهنگ داریم: می توانیم کشفیات خود را به نسل های بعد بسپاریم. انسان ها گروه های بزرگتر و پیچیده تر و قابل انعطاف تر به نسبت دیگر انواع تشکیل می دهند، اما همزمان فردیت خود را می توانند حفظ کنند. ما مانند مورچه های یک کلنی یا زنبورهای یک کندو نیستیم. انسان، جانور اجتماع ساز است.

در همان زمان در آمریکا الکسی دو توکویل مانند داروین با مشکلی فکری روبه رو شد که قصد حل آنرا داشت. مشکل او به عنوان یک فرانسوی تلاش برای فهم نقش دین در دموکراسی آمریکا بود. او می دانست که ایالات متحده رای به تفکیک دین از قدرت و حکومت در قالب اصل اول قانون اساسی داده بود. پس دین در آمریکا هیچ قدرتی نداشت. او نتیجه گرفت که پس دین هیچ نفوذی نداشت. اما آنچه در واقعیت دید دقیقاً برعکس بود:

هیچ کشوری در دنیا مانند آمریکا نیست که دین مسیحیت تا این اندازه نفوذ بر روح

انسان ها داشته باشد.⁴

² Ibid., p. 166.

³ This is the argument between E. O. Wilson and Richard Dawkins. See Edward O. Wilson, *The Social Conquest of Earth*, New York: Liveright, 2012. And the review by Richard Dawkins in Prospect Magazine, June 2012.

⁴ Alexis de Tocqueville, *Democracy in America*, abridged with an introduction by Thomas Bender, (New York: Vintage Books, 1954), I:314.

برای دوتوکویل این اصلاً معنایی نداشت و به این دلیل از افراد متنوعی در میان آمریکاییان پرسش و جو کرد. آنها همگی یک پاسخ به او دادند: دین در آمریکا (درمورد دهه ۱۸۳۰ صحبت می کنیم) وارد سیاست نمی شود. او از کشیشان پرسید چرا چنین نمی کنند؟ آنها نیز همگی یک پاسخ دادند: سیاست تفرقه افکن است. بنابر این، دین اگر وارد سیاست شود، موجب تفرقه می شود. از این رو دین خارج از امور احزاب سیاسی قرار گرفت.

دوتوکویل توجه دقیقی به کارکرد دین در آمریکا کرد و به نتایج چشمگیری رسید. دین ازدواج را تقویت کرده بود و او معتقد بود که ازدواج های محکم نقش مهمی در تقویت جوامع آزاد دارند. او نوشت:

تا زمانی که احساس خانوادگی زنده بماند، دشمن ستمکاری هیچ گاه تنها نمی ماند"⁵

دین جوامع را حول محور نیایشگاه شکل می دهد. دین در آمریکا جوامع را تشویق می کرد که با هم جهت خیر همگانی همکاری کنند. به نظر دوتوکویل فردگرایی خطر بزرگ در یک دموکراسی است. یعنی وقتی افراد فقط به خود می پردازند و نه به دیگران. در کشورهای دیگر خطر آنجاست که مردم، امور رفاهی خود را به دولت می سپارند که نتیجه آن از دست رفتن آزادی ها در اثر افزایش مسئولیت های دولت در قبال اجتماع است.

به نظر دوتوکویل آنچه آمریکایی ها را در برابر این خطر دوگانه محافظت می کند، این است که آمریکایی ها با الهام از اعتقادات دینی خود انجمن های خیریه و داوطلبانه تشکیل می دهند که در یهودیت آنها را *chevrot* می نامیم. دوتوکویل که ابتدا شگفت زده و سپس مجذوب شده بود، اظهار داشت که آمریکایی ها با چه سرعتی گروه های محلی برای حل مشکلات زندگی خود تشکیل می دهند. او آنرا "هنر انجمن سازی" و "کارگاه آموزش آزادی" نامید. اینها همه متضاد آنچه او در فرانسه دیده بود، به شمار می رفتند: آنجا دین در قالب کلیسای کاتولیک بسیار قدرت داشت، اما از نفوذ کمی برخوردار بود:

⁵ Ibid., I:340.

من همیشه دیده ام که روح دین و روح آزادی در جهت های متضاد با هم حرکت می کنند. اما در آمریکا این دو روح با هم متحد هستند و با هم بر کشور حاکم می باشند.⁶

دین این گونه "عادت های قلبی" ضروری برای حفظ آزادی دموکراتیک را محافظت می کند. دین ازدواج را در خانه تقدس می بخشد. اخلاق همگانی را محافظت می کند. مردم را به جای تکیه به دولت، به کار با یکدیگر در محلات جهت حل مشکلات هدایت می کند. اگر داروین کشف کرده بود که انسان جانور اجتماع ساز است، دوتوکویل دریافت که دین در آمریکا نهاد اجتماع ساز است.

هنوز هم چنین است. جامعه شناس هاروارد، رابرت پوتمان در دهه ۱۹۹۹ به خاطر این کشف مشهور شد که بیش از هر زمان دیگری آمریکاییان بیشتری به بازی بولینگ یک نفری می پردازند و نه بولینگ جمعی و گروهی. او این را نشانه ای از هر چه فردی شدن جامعه و دوری از ذهنیت جمعی دانست. او این جریان را "بولینگ تنهایی" نامید.⁷ این عبارت، بیانگر از دست رفتن سرمایه اجتماعی حضور شبکه های اجتماعی است که مردم در آنها به یکدیگر کمک می کنند.

پوتمان سالها بعد و پس از پژوهش های گسترده در تز خود تجدیدنظر کرد. یک منبع نیرومند سرمایه اجتماعی هنوز وجود دارد و می توان آنرا در نیایشگاه ها یافت. ارقام نظرسنجی ها نشان دادند که افرادی که اغلب به کلیسا و کنیسا می روند، بیشتر به انجمن های خیریه کمک مالی می کنند، خواه آن انجمن ها دینی باشند یا سکولار. آنها همچنین بیشتر برای کارهای خیریه داوطلب می شوند، به بیخانمان ها کمک می کنند و با افراد افسرده وقت می گذارند، صندلی خود در اتوبوس را به فردی غریبه می دهند یا به کسی برای کارایی کمک می کنند. آنها در همه موارد، حس انسان دوستی بیشتری نسبت به افرادی که به نیایشگاه ها نمی روند، از خود نشان می دهند.

⁶ Ibid., I:319.

⁷ Robert D. Putnam, *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*, New York: Simon & Schuster, 2000.

انسان دوستی این افراد از این هم فراتر می رود. نیایش کنندگان همچنین شهروندانی فعالتر هستند. آنها بیشتر در سازمان های اجتماعی، محلی و مدنی و حرفه ای مشارکت می کنند. آنها درگیر فعالیت و رهبری می شوند. اختلاف میزان مشارکت دینی ها و سکولارها بسیار زیاد است.

میان شرکت در کلیسا و کنیسا همچنین شخصی برای رفتارهای انسان دوستانه و دلسوزانه به شمار می رود: حتی بهتر از عواملی چون تحصیلات، سن، میزان درآمد، جنسیت یا نژاد. شاید جالبترین یافته پوتمان این باشد که این رفتارها ربطی به میزان مذهبی بودن افراد ندارند، بلکه به میزان رفتن آنها به یک نیایشگاه وابسته هستند.⁸

دین، جماعت ساز است و جماعت، پدیدآورنده حس انساندوستی و انساندوستی نیز ما را از تمرکز بر روی خود به سوی خیر همگانی می برد. پوتمان حتی به این نتیجه می رسد که یک خدانا باور که منظم به نیایشگاه برود (شاید به خاطر همسر خود) بیشتر ممکن است داوطلب کمک مالی به خیریه بشود تا یک فرد مذهبی که به تنهایی نیایش می کند. روابط درون جماعتی بهترین تمرین شهروندی و همسایگی است.

کاری که موسی پس از رویداد گوساله طلایی کرد، *Vayakhel* بود یا تبدیل بنی اسرائیل به یک *kehillah* یا جماعت. او این کارا با هدف برقراری نظم انجام داد. وقتی موسی از کوه پایین آمد و گوساله طلایی را دید، به گفته تورات، مردم وحشی، نامنظم، بی قاعده و افسر گسیخته شده بودند: *pru'ah*. او دید که "مردم دیوانه وار می دویدند و اهرون آنها را بدون هیچ مهارت رها کرده بود تا همگی مایه خنده دشمنان بشوند." (خروج ۳۲:۲۵). آنها یک نه جماعت، بلکه توده ای از مردم بودند.

⁸ Robert D. Putnam and David E. Campbell, *American Grace: How Religion Divides and Unites Us*, New York: Simon & Schuster, 2010.

چنان که در باقی پاراشا می بینیم، موسی به گونه ای اساسی از آنها جماعت ساخت. او به آنها قوانین شبات را یادآور شد و ساختن محراب یا میشکان را آموخت که خانه ای نمادین برای خدا بود.

اما چرا این دستورها و نه دستورهای دیگر؟ زیرا شبات و میشکان نیرومندترین راه های ساختن یک جماعت هستند و بهترین روش برای تبدیل یک گروه از هم پاشیده به یک تیم برای ساختن چیزی با کمک یکدیگر⁹. میشکان به این دلیل ساخته شد. بهترین راه ایجاد روابط، وقت گذاشتن با هم برای انجام کاری است که تمرکز آن روی خود فرد و منافع او نیست، بلکه برای امری مشترک و نیایش جمعی، آموزش تورات با هم و برگزاری مراسم با یکدیگر است. به بیان دیگر، شبات. شبات و میشکان دو تجربه بزرگ جماعت سازی در میان بنی اسرائیل در بیابان بودند.

افزون بر این، در یهودیت جماعت، نقش اساسی در حیات روحانی دارد. مقدسترین دعاها ما به صورت ده نفری خوانده می شوند. وقتی جشن می گیریم یا سوگواری می کنیم، به صورت جمعی عمل می کنیم. حتی وقتی اقرار به خطاهای خود می کنیم، این کار را با همدیگر انجام می دهیم. موسی بن مایمون چنین می گوید:

کسی که خود را از جماعت جدا می کند حتی اگر از قواعد سرپیچی نکند و فقط خود را از جماعت اسرائیل دور نگه دارد، احکام را با مردم خود اجرا نکند، نسبت به رنج آنها بیتفاوت باشد و روزه های جماعتی را نگه ندارد و مانند اقوام دیگر که به بنی اسرائیل تعلق ندارند، زندگی کند، چنین کسی در دنیای در راه [آخرت] هیچ سهمی نخواهد داشت¹⁰.

⁹ See Jonathan Sacks, *The Home We Build Together*, (London: Continuum), 2007.

¹⁰ Maimonides, *Hilchot Teshuvah* 3:11.

به دین از این دریچه نگاه نمی شده است. پلوتینوس هدف دین را "پرواز فرد تک به سوی خدای تک" می نامید.¹¹

اینکه می گفت که دین کار فرد در تنهایی خود است. ژان پل سارتر می گفت: آدم ها جهنم آدم ها هستند. در یهودیت، ما به صورتی جماعتی در پیشگاه خدا حاضر می شویم. برای ما رابطه کلیدی، نه رابطه "من و تو"، بلکه "ما و تو" است.

از این رو ویخل یک رویداد عادی در تاریخ یهود نیست. جماعت سازی، نشانگر بصیرت بزرگی بود که از بحران گوساله طلایی برخاست. ما خدا را حاضر در جماعت می یابیم. ما به صورت جماعتی به فضیلت، قدرت شخصیت و تعهد برای خیر همگانی می رسم. جماعت، پدیده ای محلی است. جماعت اجتماعی است با چهره انسانی. جماعت دولت نیست. ما به آدم ها پول نمی دهیم که دنبال رفاه دیگران بروند. ما این کار را با همیاری انجام می دهیم.

جماعت، پادزهر فردگرایی و اتکای بیش از اندازه به دولت است. داروین اهمیت جماعت برای شکوفایی انسان ها دریافت. دوتوکویل نقش آنرا در حفاظت از آزادی دموکراتیک دید. رابرت پوتمان ارزش جماعت را در جهت حفظ سرمایه اجتماعی و خیر همگانی مستند کرد. این طرح در پاراشای ما آغاز شد، وقتی موسی یک توده اوباش را به یک *kehillah* یا جماعت تبدیل کرد.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org f t @ @ @ RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved

¹¹ Andrew Louth, trans., *The Origins of the Christian Mystical Tradition from Plato to Denys* (Oxford: Oxford University Press, 2007), 50.